فصلنامه علمی ـ پژوهشی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی
سال سوم، زمستان ۱۳۹۱، شماره ۹
صفحات ۱۱۴ ـ ۹۱

The History Of Islamic Culture and Civilization
A Quarterly Research Journal
Vol. 3, Winter 2013, No. 9

بررسی و تحلیل نقش عمروعاص در تاریخ اسلام

فهیمه کلباسی اصفهانی*
آیت قبادی**

چکیده

در تدوین پژوهش‌های تاریخی زندگی‌نامه و شخصیت افراد مثبت تاریخ مورد بررسی و تحقیق قرار می‌گیرد و کمتر به تحقیق درباره اشخاص منفی تاریخ پرداخته می‌شود و این علی‌رغم آن است که شخصیت‌های منفی در طول تاریخ همواره در امور مختلف ایفاگر نقش‌های کلیدی بوده‌اند که نیازمند واکاوی و بررسی لازم است.

مقاله حاضر عملکرد عمروعاص را در تاریخ صدر اسلام مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد. با استناد به منابع اصلی، به‌وسیله تطبیق داده‌ها، نقش عمروعاص در امور مختلف و صحنه‌های پیدا و پنهان تاریخ صدر اسلام مورد کنکاش قرار می‌گیرد. عمروعاص از نیرنگ‌بازان و داهیان عرب و قریش بوده است که بنابر شخصیت مرموز و زیرک خود در صحنه حوادث گوناگون ایفاگر نقش‌های متفاوت بوده است. او فقط براساس منافع شخصی، گرایش‌های سیاسی خود را انتخاب کرده و بدون توجه به معیارهای اخلاقی، دینی و انسانی از حیله، نیرنگ، دروغ، کتمان حقیقت، تهمت و خون‌ریزی، برای رسیدن به مقصود استفاده کرده است و به‌همین دلیل شکل‌گیری بخش اعظمی از حوادث تاریخ صدر اسلام براساس نقش منفی وی شکل گرفته است.

واژگان کلیدی

پیامبر صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام، شیخین، عمروعاص، مصر، صفین.

---

* استادیار دانشگاه پیام نور تهران. fah_kalbasiisfahani@yahoo.com
** کارشناسی ارشد تاریخ تشیع. ayatgh55@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۹۱/۶/۱۶
تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۰/۱۳

مقدمه

با هرگونه دیدگاهی نسبت‌به تاریخ، نقش شخصیت‌ها را نمی‌توان در تاریخ انکار کرد. در تاریخ صدر اسلام شخصیت‌ها بنا به جایگاه و موقعیت خود در روند شکل‌گیری و نتیجه حوادث و رویدادها تأثیرگذار بوده‌اند.

عمروعاص که جزء داهیان عرب بوده، از شخصیت‌های تاریخ صدر اسلام است که بنا به استعداد شخصی و استفاده از موقعیت‌ها و تحلیل درست وقایع توانسته، در جریان شکل‌گیری رویدادها در تاریخ صدر اسلام موثر باشد.

منابع سیره پیامبرﷺ بنا به نقش عمرو در دوره رسالت رسول خداﷺ درباره وی مطالبی را ذکر کرده‌اند. عملکرد وی در جریان فتوحات، در کتاب‌های مربوط به فتوح شام و مصر نگاشته شده است. همچنین تواریخ عمومی درباره عملکرد عمرو در دوره رسالت پیامبرﷺ، دوره خلفای راشدین و خلافت امویان، به تناسب نقش مطالبی را نوشته‌اند. کتاب‌های مربوط به صحابه ذیل عنوان اسم وی، زندگی‌نامه و عملکرد عمرو در دوران‌های مختلف را تبیین نموده‌اند. این پژوهش درپی یافته‌هایی برای این پرسش‌هاست:

۱. خاستگاه قومی و ویژگی‌های فردی عمروعاص چگونه بوده است؟

۲. عمروعاص در دوران شرک و بت‌پرستی چه دیدگاه و عملکردی نسبت‌به مسلمانان داشته است؟

۳. انگیزه و کیفیت اسلام عمروعاص چه بوده است؟

۴. نقش عمروعاص در دوره خلافت شیخین چگونه بوده است؟

۵. دیدگاه و عملکرد عمروعاص نسبت‌به امام علیؑ چگونه بوده است؟

۶ . عمرو چه عملکردی در دوره خلافت کوتاه امام حسنؑ و خلافت معاویه داشته است؟

۷. ویژگی‌ها و روش‌های سیاسی عمروعاص چگونه بوده است؟

این مقاله عملکرد عمروعاص در تاریخ صدر اسلام را با روش توصیفی ـ تحلیلی و با استفاده از منابع معتبر مورد بررسی و تحلیل قرار داده است.

۱. شناخت عمروعاص

عمرو بن عاص بن وائل بن هاشم بن سعید بن سهم بن عمرو بن هصیص بن کعب بن لوی قرشی سهمی و مادرش نابغه، بنت حرمله از بنی جلان بن عنزه بن اسد[۱] پنجاه سال پیش از هجرت متولد شده است.[۲] نویسندگان به بدی از مادر وی نام برده‌اند.[۳] عاص بن وائل، پدر عمرو از کسانی بود که

---

۱. عبدالبر، *الاستیعاب فی معرفة الاصحاب*، ج ۳، ص ۱۱۸۴.

۲. ابن ابی‌الحدید، *شرح نهج‌البلاغه*، ج ۵، ص ۲۸۴.

۳. نوری، *اسلام و آراء بشری یا جاهلیت و اسلام*، ص ۶۰۲ .

پیامبرﷺ را به‌شدت آزار و اذیت می‌داد[۱] و همو بود که پیامبرﷺ را ابتر خطاب کرده بود و سوره کوثر در پاسخ به او نازل شده است.[۲]

سیر سیاسی زندگانی عمروعاص

عمروعاص از رجال سیاسی تاریخ صدر اسلام است که در راستای حفظ منافع خود و بنا به شرایط در دوران‌های مختلف عملکردی متفاوت داشته است.

دوران شرک و بت‌پرستی

عمروعاص به‌همراه پدرش، از بزرگان و سران قریش و از دشمنان سرسخت و مشهور پیامبرﷺ و مسلمانان بوده‌اند. به‌علت وجود اشخاصی مثل ابوسفیان و ابوجهل که از مقام و شهرت بیشتری برخوردار بوده‌اند، مورخان کمتر به بیان دیدگاه‌ها و عملکرد اشخاص دیگر و ازجمله عمروعاص در این دوره پرداخته‌اند. در این زمان، بارزترین نقش عمرو در هنگام نمایندگی قریش برای بازگرداندن مسلمانان مهاجر از حبشه بوده است که نویسندگان به‌صورت مبسوط به آن پرداخته‌اند.

هنگامی‌که مشرکان روند توسعه اسلام را در مکه مشاهده کردند، با شدت تمام به آزار و اذیت مسلمانان و علی‌الخصوص افراد بی‌پناه پرداختند. پیامبرﷺ وقتی ضعف و زبونی مسلمانان و شکنجه و آزار مشرکان را مشاهده کردند، با آینده‌نگری، فرمان هجرت مسلمانان را به حبشه صادر نمودند. در این راستا عده‌ای از مسلمانان به سرپرستی جعفر بن ابی‌طالب به حبشه رفتند و با موافقت حاکم آنجا یعنی نجاشی در آن کشور مستقر شدند.[۳]

هجرت گروهی از مسلمانان ساکن مکه، بدون اطلاع و هماهنگی سران قریش و مشرکین به کشور حبشه، برای آنان ملال‌آور و غیرقابل تحمل بود. چراکه مهاجرین مکه در حبشه به دور از شکنجه مشرکین و صدمات آنان اسکان یافتند. این امر برای قریش قابل تحمل نبود. برای همین، دو نفر از افراد سخنور و زیرک، یعنی عبدالله بن ابی‌ربیعه و عمرو بن عاص (یعقوبی و ابن‌اثیر همراه عمرو را عمارة بن ولید عنوان کرده‌اند.)[۴] را انتخاب کرده و با هدایایی برای بازگرداندن مسلمانان به مکه، به دربار نجاشی فرستادند.[۵] بررسی روند مذاکرات و فعالیت‌های نمایندگان قریش، ما را به

---

۱. ابن‌هشام، *السیرة النبویة*، ج ۱، ص ۳۵۷؛ بغدادی، *المنمق فی اخبار قریش*، ص ۳۸۷؛ ابن‌سعد، *الطبقات الکبری*، ج ۱، ص ۱۵۷.

۲. ابن‌اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۷۳.

۳. طبری، *تاریخ الرسل و الملوک*، ج ۲، ص ۳۳۱ ـ ۳۲۸؛ ابن‌خلدون، *العبر*، ج ۲، ص ۴۱۲.

۴. یعقوبی، *تاریخ الیعقوبی*، ج ۲، ص ۲۹؛ ابن‌کثیر، *البدایة و النهایة*، ج ۳، ص ۶۹ .

۵. ابن‌هشام، *السیرة النبویة*، ج ۱، ص ۳۳۳.

دلایل انتخاب عمروعاص برای انجام این مأموریت راهنمایی می‌کند:

۱. آشنایی عمرو با اوضاع کشور حبشه و شخص نجاشی. عمروعاص بعدها در بیان علل مسلمان شدن خود، به سابقه دوستی و ارتباط خود با نجاشی در حبشه اشاره می‌کند.[۱]

۲. سخنور و زیرک بودن عمرو.

۳. دشمنی عمرو و پدرش با مسلمانان.

۴. آشنایی عمرو با دین اسلام و مسیحیت، که این امر از توضیحات و سؤالات عمروعاص در حین بحث با مهاجرین در دربار نجاشی نمایان است.

۵. اعتماد خاص قریش به عمرو.

عمروعاص و عبدالله بن ابی‌ربیعه وقتی به حبشه رفتند، بعد از مذاکره و تطمیع درباریان، به حضور نجاشی رسیدند. نجاشی هدایای قریش را پذیرفت و از وضع ایشان پرسید. آنان (نویسندگان گوینده عبارت را باعنوان «آنان گفتند» ضبط کرده‌اند و هیچ‌یک از مورخین برای این عبارت گوینده خاصی از بین این دو نفر مشخص نکرده است) در جواب نجاشی گفتند: اعلی‌حضرتا! جمعی از جوانان ابله و بی‌خرد ما به‌تازگی دست از دین خود کشیده و دینی آورده‌اند که نه دین ماست و نه دین شما، اینان (که از ترس ما نتوانستند در مکه بمانند) به کشور شما گریخته و بدین سرزمین آمده‌اند، اینک بزرگان آنها یعنی پدران و عموها و رؤسای عشیره و قبایل ایشان ما را به نزد شما فرستاده‌اند، تا آنان را به نزد قریش که داناتر به حال و وضع آنها هستند، بازگردانید. بعد از اتمام سخن نمایندگان قریش، سکوت مجلس را فراگرفت. در این هنگام درباریان که قبلاً توسط نمایندگان قریش تطمیع شده بودند، گفتند: اعلی‌حضرتا! این فرستادگان سخن به راستی گفتند و بزرگان ایشان به وضع و حال اینان داناترند و زمام کارشان نیز به‌دست آنان است، بهتر است که اینان را به‌دست فرستادگان بسپاری تا به شهر و دیارشان بازگردانند. نجاشی از این سخنان خشمگین شد و گفت: به خدا تا با آنها دیدار نکرده و سخنانشان را نشنوم، آنها را تحویل نخواهم داد.

نجاشی مهاجرین را احضار کرد. مهاجرین مسلمان بعد از بحث و مشورت تصمیم گرفتند ضمن حضور در دربار نجاشی با صداقت به تشریح دیدگاه‌ها و مبانی اسلامی بپردازند، ولو اینکه با خطر مواجه شوند.

جعفر بن ابی‌طالب به نمایندگی مسلمانان به ایراد سخنرانی پرداخت، و با توضیح وضعیت مردم در دوران شرک و بت‌پرستی به قرائت دستورات خداوند در قرآن پرداخت که موجب برانگیختن نجاشی شد. «پادشاها! ما مردمی بودیم که بت(های سنگی و چوبی را) می‌پرستیدیم، گوشت مُردار می‌خوردیم، کارهای زشت انجام می‌دادیم ... پیامبر گرامی، ما را به‌سوی خدای یگانه دعوت کرد ... و

---

۱. ابن‌اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۲۳۱.

به راست‌گوئی، امانت‌داری، صله‌رحم و نیکی به همسایه و خودداری از محرمات و جلوگیری از خونریزی و آدم‌کشی دستور فرمود ... ما وقتی با شکنجه و آزار مشرکان مواجه شدیم، به کشور شما پناه آوردیم.» نجاشی گفت: آیا از آنچه پیغمبر شما آورده است چیزی به‌خاطر داری؟ جعفر گفت: آری! نجاشی گفت: بخوان. جعفر قسمتی از آغاز سوره مریم را خواند. نجاشی از شنیدن آیات قرآن منقلب شد و گفت: آنچه پیغمبر شما آورده با آنچه عیسی آورده، هر دو از یک‌جا سرچشمه گرفته است. آسوده‌خاطر باشید که به خدا سوگند هرگز شما را به این دو نفر تسلیم نخواهم کرد.[۱]

فرستادگان قریش با ناراحتی از نزد نجاشی بیرون رفتند، عمرو بن عاص در اینجا دست به نیرنگ زد و روز بعد نزد نجاشی رفت و گفت که مهاجرین درباره حضرت عیسی حرف‌های عجیبی می‌زنند و بهتر است در این مورد از آنها پرس‌وجو کنید. نجاشی دوباره مهاجرین را احضار کرد تا نظر آنها را درباره حضرت عیسی بپرسد.

مسلمانان دوباره نزد نجاشی آمدند و جعفر بن ابی‌طالب گفت: ما درباره حضرت عیسی همان نظری را داریم که پیامبرﷺ برای ما بیان نموده است و آن اینکه ما معتقدیم، حضرت عیسی بنده، پیامبر، روح خدا و کلمه الهی است.

نجاشی دست خود را به‌طرف چوبی که روی زمین بود برداشت و گفت: به خدا سخنی که تو درباره عیسی گفتی، با آنچه حقیقت مطلب است از طول این چوب تجاوز نمی‌کند، آنگاه دستور داد تا هدایای قریش را پس دهند و بدین‌ترتیب مسلمانان را تحت حمایت خود گرفت.[۲]

دلایل پیروزی جعفربن ابی‌طالب بر عمروعاص در مناظرات و مباحث انجام‌شده در حبشه را می‌توان چنین برشمرد:

۱. بیان واقعیات و نظرات اسلامی که بر فطرت اسلامی مبتنی است و عقاید مشرکین قابل قیاس با آن نبود.

۲. صداقت در تشریح عقاید و مقایسه واقعیات اسلام با واقعیات شرک و بت‌پرستی که موجب ذوق‌زدگی نجاشی شده است.

۳. خلع سلاح دشمن با استفاده از استدلال‌های موجه.

۴. بیان استدلال‌هایی که به عقاید مسیحیت نزدیک بود و نجاشی قابل به درک آنها بود.

در اینجا هدف این است برای خواننده مشخص گردد که عمروعاص، با وجود زیرکی و حیله‌گری و مسلط بودن به فنون سیاسی، در مأموریت خود به حبشه برای بازگرداندن مسلمانان در مباحثه و مناظره

---

۱. ابن‌هشام، *السیرة النبویة*، ج ۱، ص ۳۳۶ ـ ۳۳۴.

۲. ابن‌اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۸۱ .

با جعفر بن ابی‌طالب، برادر حضرت علی‌علیه‌السلام شکست خورده است. برای همین بعدها در جریان حکمیت، اگر شخصی قابل و کاردان در مقابل او قرار می‌گرفت، عمرو بدون شک قابل شکست بود.

انگیزه و کیفیت اسلام آوردن عمرو بن العاص

عمرو بن عاص در ماه صفر سال هشتم هجرت، به همراه خالد بن ولید و عثمان بن طلحه عَبدری، اسلام آورد.[۱] عمرو دراین‌باره می‌گوید: وقتی از جنگ احزاب برگشتیم، به همراهان خود گفتم که کار محمد بیش از حد بالا گرفته است، من صلاح در این می‌بینم که به نجاشی پناه ببریم. عمرو به حبشه رفت و وقتی در آنجا، شکوه مسلمانان و احترام نجاشی به فرستاده پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله را مشاهده کرد، مصمم شد که اسلام بیاورد و برای همین، به همراهی خالد بن ولید و عثمان بن طلحه پیش پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله رفتند و مسلمان شدند.[۲]

عمرو از نیرنگ‌بازان، اشراف و بزرگان قریش بوده است که بنا به مصالح سیاسی و پیش‌بینی واقعیات آینده، اسلام را پذیرفت که می‌توان برای آن دلایلی به شرح ذیل بیان داشت:

۱. شکست و زبونی مشرکان و قریش در شبه جزیره عربستان، بعد از جنگ احزاب و صلح حدیبیه.

۲. گسترش سریع اسلام در بین قبایل و طوایف شبه جزیره، علی‌رغم تمام دشمنی‌ها، جنگ‌ها و تبلیغات قریش، مشرکین و حتی یهودیان.

۳. گسترش جغرافیایی اسلام در خارج شبه جزیره، همراه با شکوه و عظمت آن، که عمرو آن را در حبشه مشاهده کرده بود.

۴. اطلاع عمرو بر کناره‌گیری دیگر بزرگان و سرداران قریش، مثل خالد بن ولید که به همراه عمرو اسلام آورد.

دوران رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله

در ماه جمادی‌الآخر سال هشتم هجرت به رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله خبر رسید که گروهی از قبیله‌های بَلِیّ[۳] و قضاعه جمع شده‌اند و آهنگ حمله به اطراف مدینه را دارند. پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله عمروعاص را با سیصد نفر از مهاجرین و انصار برای مقابله با آنان فرستاد. عمرو رفت تا به محلی رسید که آب داشت و سلاسل نامیده می‌شد و این سریه بدین نام مشهور شده است.[۴] عمرو وقتی تعداد آنها را مشاهده کرد، به هراس

---

۱. عبدالبر، *الاستیعاب فی معرفة الاصحاب*، ج ۳، ص ۱۱۸۵.

۲. ابن‌هشام، *السیرة النبویة*، ج ۲، ص ۲۷۷ ـ ۲۷۶.

۳. بَلِيّ بن عمرو: قبيلة عظيمه من قضاعه، من القحطانية، تنتسب إلى بلى ابن عمرو بن الحافي بن قضاعه. (کحالة، *معجم قبائل العرب القدیمة و الحدیثة*، ج ۱، ص ۱۰۴)

۴. ابن‌اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۲۳۲.

افتاد و برای همین از پیامبرﷺ کمک خواست.[۱] پیامبر عده‌ای را به فرماندهی ابوعبیده جراح و برخی دیگر از سران مهاجرین و انصار که ابوبکر و عمر هم جزء آنها بودند، به کمک عمرو اعزام فرمودند.

آنان چون به عمرو پیوستند، ابوعبیده خواست که با مردم نماز بگزارد و بر عمرو مقدم باشد. عمرو که شخصی ریاست‌طلب و منفعت‌طلب بود، این امر را قبول نکرد و گفت: تو برای کمک به من آمده‌ای و من فرمانده و امیر لشکرم و حق نداری که امام جماعت باشی. مهاجرین نپذیرفتند، اما ابوعبیده برای جلوگیری از وقوع هرگونه اختلافی پذیرفت که عمروعاص فرمانده باشد و نماز را به‌پا دارد. عمرو همه آن مناطق را تسخیر کرد و چند روزی در آنجا اقامت کرد و سپس به مدینه بازگشت.[۲] عوامل ذیل در انتخاب عمرو برای این سَریه موثر بوده است:

۱. مادربزرگ عمرو از قبیله قضاعه بود و پیامبرﷺ برای رعایت حال معارضان و متمایل نمودن آنان به اسلام و یا ایجاد تفرقه در بین آنها به این کار اقدام نموده است.[۳]

۲. عمرو از بزرگان و نام‌آوران قریش و مشرکان بود و پیامبرﷺ طبق عادت خود و به‌عنوان *مؤلفة قلوبهم*، وی را برای فرماندهی این سریه انتخاب کرده است.

۳. پیوستن عمروعاص به مسلمین، نمودار قدرت مسلمانان و ضعف مشرکان بود و پیامبرﷺ برای انتقال این پیام به قبایل هم‌جوار، وی را برای فرماندهی این سریه انتخاب کرد.

پیامبرﷺ همچنین در سال نهم هجرت عمروعاص را با نامه‌ای نزد عَبدی و جَیفر، فرزندان جُلندی در عمان فرستاد و ایشان را به اسلام دعوت کرد؛ آن دو مسلمان شده و اسلام را پذیرفتند.[۴]

دوران خلافت ابوبکر

ابوبکر بن قحافه بعد از رحلت پیامبرﷺ در سال یازدهم هجرت به خلافت رسید.[۵] عمرو که در موضع‌گیری‌های سیاسی، برای کسب منفعت بیشتر احتیاط می‌کرد و بعد از تحلیل اوضاع دست به انتخاب می‌زد، در جریان بیعت با ابوبکر به جناح حاکم پیوست.

بعد از بیعت مردم با ابوبکر، انصار از او کناره گرفتند. این امر برای خلیفه و طرف‌دارانش سنگین بود و برای همین، سخنوران خود و ازجمله عمرو بن عاص را برانگیختند تا انصار را هجو نمایند. وقتی حضرت علی‌ؑ از ماجرا خبر یافت، برآشفت و به مسجد آمد و انصار را به نیکی یاد کرد. انصار

---

۱. ابن‌سعد، *الطبقات الکبری*، ج ۲، ص ۱۰۰.

۲. واقدی، *المغازی*، ج ۲، ص ۷۷۴ ـ ۷۷۰.

۳. طبری، *تاریخ الرسل و الملوک*، ج ۳، ص ۳۲.

۴. بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۸۳ .

۵. یعقوبی، *تاریخ الیعقوبی*، ج ۲، ص ۱۲۷.

با رفتار حضرت امیرعلیه‌السلام، شادمان شدند و گفتند: با گفتار نیک علی از آنچه دیگری گفته باشد باکی نداریم. همچنین در جریان برخورد با مرتدان، ابوبکر برای انتصاب فرماندهی سپاه با عمرو مشورت کرد و با پیشنهاد او خالد بن ولید را به فرماندهی جنگ منصوب نمود.[۱] ابوبکر در سال سیزدهم هجرت وقتی سپاهیان را عازم شام نمود، عمروعاص را به فلسطین گسیل نمود، عمرو در این زمان در فتح یرموک شرکت داشت.[۲]

دوران خلافت عمر

عمر بن خطاب در سال سیزدهم هجری، بنا به وصیت ابوبکر به خلافت رسید. در این دوره فتوحات گسترش یافت و شام، مصر، جزیره، عراق، جبل، ارمنیة، اهواز، فارس، اصطخر، ری، آذربایجان و اصفهان فتح گردید.[۳]

عُمر در اداره ولایات و فرماندهی فتوحات، از افرادی مانند معاویه، یزید بن ابوسفیان، عمروعاص و مغیرة بن شعبه استفاده می‌کرد و از انتصاب کسانی از صحابه که از آنان برتر و فاضل‌تر بودند، مانند حضرت علی‌علیه‌السلام، عثمان، طلحه، زبیر و عبدالرحمن بن عوف خوداری می‌کرد. عمر در توجیه این کار گفته است که اینان نیرومندتر و بیناترند و بر ایشان اشراف بیشتری دارد.[۴] عمرو که از مشاوران و فرماندهان خلیفه اول بود، علی‌رغم سابقه دشمنی با اسلام و پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله به‌علت سیاست فوق‌الذکر عُمر، در این دوره مدارج ترقی را بهتر طی کرد و در این راستا، از فرماندهان خلیفه دوم قرار گرفت که در فتح اردن، فلسطین، حلب، قنسرین و مَنبج شرکت داشته است.[۵]

عمرو علاوه‌بر اینکه فرصت‌طلب بود، برای تأمین منافع، گاه فرصت‌سازی هم کرده است و در این زمینه می‌توان به رایزنی عمرو با خلیفه دوم برای فتح مصر اشاره کرد. زمانی که عمر برای انجام صلح با مردم بیت‌المقدس به آنجا رفت، عمرو به او گفت: ای امیرمؤمنان به من اجازه می‌دهی تا رهسپار مصر گردم؟ ما اگر مصر را تصرف نمائیم، موجب اقتدار مسلمانان خواهد شد. عمرو پیوسته ارزش مصر را در نظر عُمر بزرگ می‌کرد و فتح آن را بر او آسان می‌نمود؛ تا آنکه موافقت خلیفه را کسب نمود و با همراهی چهار هزار نفر عازم مصر گردید.[۶] خلیفه بعد از مدتی زبیر بن عوام را برای

---

۱. همان، ص ۱۲۹ ـ ۱۲۸.
۲. طبری، *تاریخ الرسل و الملوک*، ج ۳، ص ۴۱۶ ـ ۳۹۴.
۳. مقدسی، *البدء و التاریخ*، ج ۵، ص ۱۶۸.
۴. ابن‌سعد، *الطبقات الکبری*، ج ۳، ص ۲۱۴.
۵. یعقوبی، *تاریخ الیعقوبی*، ج ۲، ص ۱۴۲ ـ ۱۴۰.
۶. عبدالحکم، *فتوح مصر و اخبارها*، ص ۵۳.

کمک به عمرو راهی مصر نمود.[۱] مادلونگ گفته است که این اقدام خلیفه بـرای مهـار قـدرت عمـرو بوده است.[۲] مسلمانان طی دو سال به فرماندهی عمرو، بیشتر نقاط مصر را فتح کردند.[۳]

دوران خلافت عثمان

عثمان بن عفان در محرم سال بیست و سوم هجرت به خلافت رسید.[۴] عمرو در ابتدا برای حفظ منافع خود و فرمانداری مصر در کنار عثمان قرارگرفت. عثمان برخلاف دو خلیفه قبلی، اطرافیان و خانـدان خود را وارد امور سیاسی و نظامی نمود به‌گونه‌ای که حاکمیت عمده ایالات را به آنها واگذار کـرد. در این راستا عمروعاص را از مصر عزل و عبدالله بن ابی‌سرح را به‌جای او منصوب نمود.[۵] عمرو که برای فتح مصر با مذاکرات فراوان، خلیفه دوم را راضی کرده و مدت‌ها با خیال آسوده در مصر حکـم رانـده بود، بعد از عزل توسط خلیفه سوم ماهیت حقیقی خود را بروز داد و به دشمن خلیفه تبدیل گردید.

برای همین وقتی از مصر به مدینه باز گشت، خشم‌گینانه و درحالی‌که یک جُبـه پنبـه‌دار بـر تـن داشت، پیش عثمان رفت. عثمان که حقیقت ماجرا را دریافته بود و با شناختی که از شخصیت مرموز، حیله‌گر و توطئه‌گر عمرو داشت، با کنایه پرسید: در جبه خود چه نهان کرده‌ای؟ عمرو گفت: پوشـاک است. عثمان گفت: می‌دانم پوشاک است، می‌خواستم بدانم حشو آن پنبه است یا چیز دیگـر؟ منظـور خلیفه این بود که عمرو به‌علت عزل از فرمانداری مصر، احتمالاً درصدد توطئه می‌باشد و برای همین زیر جبه خود نیرنگ و توطئه پنهان کرده است.[۶] یعقوبی متن دو گفتگوی دیگر بین عمرو و عثمان را ثبت کرده است. یعقوبی می‌نویسد: هنگامی که عمرو به مدینه رسید، عثمان به او گفت: عبـدالله بـن سعد را چگونه دیدی؟ عمرو گفت: همان‌طور که دوست داری.

عثمان گفت: چه طور؟ عمرو گفت: برای خودش نیرومند و در راه خدا ناتوان. مدتی بعـد عبـدالله بن سعد از مصر دوازده هزار هزار دینار خراج جمع‌آوری کرد و برای عثمان فرستاد. عثمان بـه عمـرو گفت: شتران شیرده، شیر زیادی داده‌اند، عمرو گفت: اگر به انجام رسد، شتربچه‌ها زیان ببینند.[۷]

وقتی مردم شهرها و ایالات و ازجمله مردم مصر به‌صورت مسلح برای اعتـراض علیـه عثمـان، وارد مدینه شدند، به‌علت سابقه حضور عمروعاص در مصر، عثمان او را برای آرام کردن ناراضیان نزد ایشـان

---

۱. طبری، *تاریخ الرسل و الملوک*، ج ۴، ص ۱۰۷ ـ ۱۰۶.
۲. مادلونگ، *جانشینی محمد*ﷺ، ص ۱۱۴.
۳. یعقوبی، *تاریخ الیعقوبی*، ج ۲، ص ۱۵۰ ـ ۱۴۷؛ ابن‌خلدون، *العبر*، ج ۲، ص ۵۵۶ ـ ۵۵۴.
۴. مسعودی، *مروج‌الذهب و معادن الجوهر*، ج ۲، ص ۳۳۱.
۵. یعقوبی، *تاریخ الیعقوبی*، ج ۲، ص ۱۶۴؛ ابن‌خلدون، *العبر*، ج ۲، ص ۵۷۳.
۶. ابن‌اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۳، ص ۸۸ .
۷. یعقوبی، *تاریخ الیعقوبی*، ج ۲، ص ۱۶۴.

فرستاد. عمرو قبول کرد و به نزد آنان رفت و ضمن گفتگو، به آنان اطمینان داد که عثمان به خواسته‌هایشان توجه خواهد کرد. سخنان عمرو ناراضیان را آرام کرد و بازگشتند. مدتی بعد عثمان به عمرو گفت: به نزد شورشیان برو، و من را تبرئه کن. عمرو مردم را فراخواند و گفت: بعد از ابوبکر و عمر حکومت در اختیار عثمان قرار گرفت، پس شما گفتید و او هم گفت، شما او را سرزنش می‌کنید و او خود را معذور می‌شمارد، آیا چنین نیست؟ گفتند: چرا. عمرو گفت: پس بر او شکیبایی کنید، چه کودک بزرگ می‌شود و لاغر فربه می‌گردد و شاید پس‌انداختن امری، بهتر از پیش‌انداختن آن باشد. وقتی عمرو بازگشت، عثمان گفت: ای پسر نابغه، به‌خدا سوگند! جز آنکه مردم را علیه من تحریک کردی چیزی نگفتی. عمرو گفت: به‌خدا سوگند! درباره‌ات بهترین چیزی که می‌دانستم گفتم، تو حقوق مردم را پایمال کرده‌ای و مردم حق تو را، پس اگر عدالت نمی‌ورزی از کار کناره‌گیری کن. عثمان گفت: ای پسر نابغه، از روزی که تو را از مصر برداشتم زرهت، شپش گرفته است.[۱] برای همین عمرو متهم بوده است که مصریان را برای شورش علیه خلیفه تحریک کرده است و این امر حتی اعتراض امویان را درپی داشته است. ولید بن عقبه، برادر [مادری] عثمان، بعدها که معاویه را به خون‌خواهی عثمان ترغیب می‌کرد، به‌صورت شعر، به این امر اشاره کرده است:

به خدا سوگند! اگر روزها سپری شود و انتقام‌جویی، انتقام خون عثمان را نگیرد، فرزند هند نخواهی بود.

آیا بنده قومی می‌تواند سرور اهل خود را به قتل رساند و شما جان او را نستانید؟ کاش مادرت نازا بود.

به یقین اگر ما آنان را بکشیم، هیچ‌کس قصاص نخواهد کرد.

باری، بلاها تو را احاطه کرده‌اند.[۲]

منظور از «بنده قوم» عمرو عاص بود و کسانی که می‌بایست همراه او کشته می‌شدند، شورشیان مصر بودند که ولید آنان را دست‌نشاندگان والی پیشین می‌دانست.[۳] در ادامه شورش برعلیه عثمان و حضور شورشیان در مدینه، عمروعاص به خلیفه هیچ کمکی نکرد و به فلسطین رفت.[۴] بعدها امام حسن علیه‌السلام در مناظره خود با عمرو به این مسئله اشاره کرده است.[۵]

دوران خلافت امام علی علیه‌السلام

هنگامی که جریر بَجلی ازسوی امام علی علیه‌السلام به شام رفت و معاویه را به بیعت با حضرت علی علیه‌السلام

---

۱. همان، ص ۱۷۵ ـ ۱۷۴.

۲. اصفهانی، *الاغانی*، ج ۴، ص ۱۷۷.

۳. مادلونگ، *جانشینی محمد* صلی‌الله‌علیه‌وآله، ص ۲۵۵.

۴. عبدالبر، *الاستیعاب فی معرفة الاصحاب*، ج ۳، ص ۱۱۸۷.

۵. مجلسی، *بحارالأنوار*، ج ۴۳، ص ۳۲۲.

دعوت کرد، معاویه از او مهلت خواست و افراد مورد اعتماد خود را فراخواند و با آنان مشورت کرد. برادرش عتبة بن ابی‌سفیان گفت: دراین‌باره با عمروعاص تماس بگیر و دین او را بخر، چون او را خوب می‌شناسی و او در جریان عثمان، از او کناره‌گیری کرد و از تو بیشتر کناره‌گیری خواهد کرد.[۱]

معاویه عمروعاص را به‌خوبی می‌شناخت و از سیاست‌بازی‌ها و حلیه‌گری‌ها او آگاه بود و نیز می‌دانست که او مردی دنیاپرست و جاه‌طلب است و به آسانی می‌توان او را خرید و از فکر و تدبیر او استفاده کرد. این بود که معاویه به عمروعاص که در فلسطین زندگی می‌کرد، نامه‌ای به این شرح نوشت: «اما بعد، کار علی و طلحه و زبیر حتما به تو رسیده است و مروان بن حکم با جمعی از اهل بصره به ما پیوسته‌اند و نیز جریر بن عبدالله بجلی نیز جهت گرفتن بیعت برای علی نزد ما آمده است، من از هرگونه تصمیمی خودداری کرده‌ام تا تو پیش من آیی، اینجا بیا تا با تو راجع به این کار گفتگو کنیم».[۲]

چون این نامه را برای عمرو خواندند، وی با پسران خود، عبدالله و محمد، مشورت کرد و به ایشان گفت: نظر شما چیست؟ عبدالله گفت: وقتی که پیامبرﷺ رحلت کرد، پیامبرﷺ از تو خرسند بود و دو خلیفه پس از او نیز از تو راضی بودند، و زمانی که عثمان کشته شد تو حضور نداشتی. اینک در خانه خود آرام‌گیر که تو برای خلافت ساخته‌نشده‌ای و خودت هم نمی‌خواهی که برای بهره‌ای اندک از مال دنیا در شمار اطرافیان و ریزه‌خواران معاویه قرارگیری. محمد گفت: به‌نظر من تو شیخ و بزرگمرد قریش و صاحب اختیار آنان هستی، اگر این جریان مسیر خود را طی کند و اگه تو از آن دور باشی، تحقیر خواهی شد، پس به مردم شام بپیوند و با آنان همدست شو و خون عثمان را طلب کن تا به‌وسیله آن بنی‌امیه را مستقر کنی. آنگاه عمرو (پسرانش را مخاطب ساخت) و گفت: ای عبدالله، تو من را به امری رهنمون شدی که خیر دین و آخرتم در آن است، و تو ای محمد، من را به کاری رهنمودی که خیر دنیایم در آن است، و من درباره هر دو می‌اندیشم.[۳] عمرو علی‌رغم مخالفت پسر بزرگش، عبدالله راهی شام شد.[۴]

عمروعاص هنگامی به شام رسید که معاویه ازسوی جریر فرستاده امامؑ تحت فشار بود.[۵] عمروعاص با معاویه ملاقات کرد و با او به گفتگو نشست و پس از مذاکرات و بحث‌های طولانی در

---

۱. منقری، *وقعة الصفین*، ص ۳۳.

۲. همان، ص ۳۴؛ دینوری، *اخبار الطوال*، ص ۱۵۷.

۳. منقری، *وقعة الصفین*، ص ۳۵ ـ ۳۴.

۴. ابن‌اعثم کوفی، *الفتوح*، ج ۲، ص ۵۱۱.

۵. دینوری، *اخبار الطوال*، ص ۱۵۷.

عوض قول حاکمیت مصر به معاویه پیوست.[۱] بدین‌ترتیب عمرو با معاویه بیعت کرد که از قاتلان عثمان خون‌خواهی کنند و میان خود عهدنامه‌ای نوشتند.[۲]

امام علی‌علیه‌السلام در نامه‌ای به عمرو به به دنیاگرایی و منفعت‌طلبی اشاره کرده است:

> تو دینت را پیرو دنیای کسی کردی که گمراهی‌اش آشکار است و زشتی او پدیدار، آزادمرد را در مجلس خویش زشت می‌گوید و بردبار را به هنگام آمیزش، سفیه می‌شمارد. تو سر درپی او نهادی و به طلب زیادت او ایستادی. چون سگ که پی شیر رود، و به چنگال آن نگرد و زیادت شکار او را انتظار برد. پس دنیا و آخرت خود را به باد دادی و اگر خواهان حق بودی بر آنچه می‌خواستی دست می‌نهادی. اگر خدا من را بر تو و پسر ابوسفیان مسلط ساخت، سزای کاری را که کردید خواهم داد، و اگر من را عاجز کردن توانید و خود پایدار مانید، آنچه پیش‌روی شماست برای شما بدتر است - که آن عذاب خداست.[۳]

عمروعاص در صفین سرداری سپاه شام را برعهده گرفت.[۴] در گیرودار نبرد، امام‌علیه‌السلام ضربتی به عمرو زد که او را به زمین انداخت. عمرو در حین فرار، عورت خود را نمایان ساخت؛ برای همین امام‌علیه‌السلام از وی روی گردانید و از کشتن او منصرف شد. عمرو نزد معاویه بازگشت و معاویه به او گفت: ای عمرو چه کردی؟ گفت: علی‌علیه‌السلام به مقابله من آمد و من را به خاک افکند. گفت: به‌سبب عورتت (که تو را از مرگ رهانید) خدا را شکرگزار باش، به خدا اگر چنان‌که باید و شاید او را می‌شناختی، به نبردش نمی‌رفتی.[۵]

بعد از طولانی شدن جنگ، امام علی‌علیه‌السلام در لیلةالهریر به سپاهیان خود گفت: ای مردم! می‌بینید که کار دشمن به کجا رسیده و از آنها جز نفس آخر باقی نمانده است. فردا صبح به آنان حمله می‌کنیم و داوری آنان را به خدا می‌بریم. سخنان امام به معاویه رسید. عمروعاص را فراخواند و گفت: علی می‌خواهد فردا کار را یک‌سره کند، نظر تو چیست؟ عمروعاص گفت: افراد تو نمی‌توانند در برابر افراد او مقاومت کنند و تو هم مانند او نیستی و اهل عراق می‌ترسند از اینکه تو بر آنان پیروزی شوی ولی اهل شام نمی‌ترسند که علی بر آنان پیروز شود. چاره این است که کاری کنی که میان آنان اختلاف بیفتد، آنان را به‌سوی کتاب خدا بخوان و آن را میان خود و آنها حکم قرار بده، من این تدبیر

---

۱. ابن‌اعثم کوفی، *الفتوح*، ج ۲، ص ۵۱۴ ـ ۵۱۲.

۲. ابن‌سعد، *الطبقات الکبری*، ج ۴، ص ۱۹۲ ـ ۱۹۱.

۳. *نهج‌البلاغه*، نامه ۳۹.

۴. منقری، *وقعة الصفین*، ص ۲۰۷.

۵. دینوری، *اخبار الطوال*، ص ۱۷۷.

را برای روز مبادا نگه داشته بودم، معاویه نظر او را تصدیق کرد.[۱]

معاویه دستور داد سپاه شام قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها زدند و مصحف بزرگ دمشق را بر سر چند نیزه بستند و ندا می‌دادند که: ای مردم عراق! میان ما و شما قرآن حاکم باشد. همچنین ندا می‌دادند که: ای مردم عرب! درباره زنان و دخترانتان خدا را درنظر بگیرید، اگر همگی کشته شوید، چه کسی فردا در برابر روم و ترک و فارس خواهد ایستاد، خدا را درباره دینتان درنظر بگیرید.[۲]

میان عراقیان اختلاف‌نظر افتاد و گروهی گفتند: مگر ما در بیعت خود شرط نکرده بودیم بر آنچه که در قرآن است عمل شود، گروهی دیگر هم که جنگ را دوست نمی‌داشتند، گفتند: آری به آنچه در کتاب خداوند است پاسخ مثبت می‌دهیم. چون امام علی‌علیه‌السلام سستی آنان و کراهت ایشان را از جنگ دید، نسبت‌به معاویه در آنچه به آن فرا می‌خواند، نرمش نشان داد و میان ایشان فرستادگانی آمدوشد کردند و امام‌علیه‌السلام فرمود: ما کتاب خدا را می‌پذیریم، ولی چه کسی میان ما و شما حکم کند، معاویه جواب داد: ما مردی از میان خودمان برمی‌گزینیم و شما هم مردی از میان خودتان برگزینید. معاویه عمروعاص را برگزید و امام علی‌علیه‌السلام علی‌رغم میل خود، ابوموسی اشعری را انتخاب کرد.[۳]

گویند، عمرو بن عاص در ظاهر نسبت‌به بزرگداشت و تکریم ابوموسی و مقدم داشتن او در سخن گفتن رعایت می‌کرد و به او می‌گفت: تو قبل از من به افتخار مصاحبت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله نائل شده‌ای و همچنین سن تو از من بیشتر است. عمرو و ابوموسی اشعری بعد از تبادل نظر بسیار، قرار گذاشتند، حضرت علی‌علیه‌السلام و معاویه را از خلافت خلع کنند و آنگاه کار مسلمانان را به شوری واگذارند. هنگام اعلام رأی، عمرو با حیله‌گری ابوموسی را پیش انداخت تا او اول نظر خود را اعلام کند و بدین طریق ابوموسی حضرت علی‌علیه‌السلام و معاویه را خلع کرد. اما عمرو هنگام اعلام نظر خود، برخلاف توافق دوطرفه گفت: این شخص آنچه را که گفت شنیدید و سالار خود را از خلافت خلع کرد، همانا من هم سالار او را همان‌گونه که او خلع کرد، خلع می‌کنم و سالار خودم معاویه را برخلافت مستقر و پایدار می‌دارم که او صاحب خون امیرمؤمنان، عثمان و خون‌خواه اوست و سزاوارترین کس، برای جانشینی اوست. آن دو همدیگر را دشنام دادند.[۴]

عمرو بعد از شهادت مالک اشتر، با سپاه شش هزار نفری عازم مصر شد؛ عثمانیه مصر به او پیوستند. عمرو نامه خود و نامه معاویه را نزد محمد بن ابی‌بکر فرستاد. این دو نامه هر دو تهدیدآمیز بودند که مردم بر ضد تو اجتماع کرده‌اند و تو را به ما تسلیم خواهند کرد و تو باید از مصر بیرون

---

۱. منقری، *وقعة الصفین*، ص ۴۷۷.
۲. همان، ص ۴۸۱.
۳. همان، ص ۴۹۹.
۴. دینوری، *اخبار الطوال*، ص ۲۰۱.

بروی. محمد بن ابی‌بکر آن دو نامه را نزد حضرت علی‌علیه‌السلام فرستاد. امام‌علیه‌السلام به او وعده داد که سپاهی به یاری‌اش روانه خواهد کرد و او را به نبرد با دشمن و پایداری در نبرد فرمان داد. محمد بن ابی‌بکر با دو هزار سپاه به‌سوی عمرو روان شد که کنانة بن بشر در مقدمه سپاه او بود. عمرو، نیز معاویة بن حدیج را با جمعی از مردم شام به جنگ او گسیل نمود. سپاه شام، کنانه را در محاصره گرفتند، او از اسبش فرود آمد و یک‌تنه با دشمن جنگید تا به شهادت رسید. چون این خبر به محمد بن ابی‌بکر رسید، یارانش فرار کردند و او به تنهایی به شهادت رسید. به دستور عمرو جنازه او را در پوست خری قرار دادند و پس از لعنت بر او و دعا بر معاویه به آتش کشیدند.[۱]

خلافت امام حسن‌علیه‌السلام

بعد از شهادت امام علی‌علیه‌السلام مردم با فرزند بزرگ ایشان امام حسن‌علیه‌السلام بیعت کردند.[۲] امام حسن‌علیه‌السلام در ابتدا قصد جنگ با معاویه را داشت، [۳] اما به‌علت حفظ منافع مسلمانان، با انعقاد قرارداد صلح، حکومت را به معاویه واگذار کرد.[۴] در این دوره کوتاه عمروعاص در کنار معاویه حضور داشته است و به وی مشورت‌های لازم را ارائه داده است.[۵] اما مورخین در جریان شایعه‌سازی علیه امام حسن‌علیه‌السلام به عملکرد و احیاناً مشورت عمرو در این زمینه اشاره نکرده‌اند.

علامه مجلسی در بخش زندگانی امام حسن‌علیه‌السلام به مناظره میان عمرو و امام‌علیه‌السلام اشاره کرده است که هم دیدگاه عمرو درباره امام علی‌علیه‌السلام و امام حسن‌علیه‌السلام را روشن می‌نماید و هم از گفتار امام‌علیه‌السلام سابقه و شخصیت عمرو نمایان می‌گردد.

علامه مجلسی می‌نویسد: یک روز که معاویه، عمرو بن عثمان بن عفان، عمرو بن عاص، عتبة بن ابوسفیان، ولید بن عتبه و مغیرة بن شعبه با هم نشسته بودند، عمرو بن عاص به معاویه گفت: به‌دنبال حسن بن علی‌علیه‌السلام بفرست تا مقام او و پدرش را پایین بیاوریم. (شخصیت وی و پدرش را تخریب نمائیم.)

معاویه در جواب وی گفت: من از این خائفم که وی عیب‌های شما را بازگو کرده و این امر به زیان شما باشد. امام حسن‌علیه‌السلام با دعوت معاویه به نشست آنها می‌رفت. بعد از ورود امام‌علیه‌السلام مباحثی شکل گرفت و عمرو بن عاص گفت: ای پسر ابوتراب، ما به‌دنبال تو فرستادیم تا از تو اقرار بگیریم که پدرت ادعای چیزی را کرد که حق وی نبود.

---

۱. ابن‌خلدون، *العبر*، ج ۲، ص ۶۴۲ .

۲. مسعودی، *مروج‌الذهب و معادن الجوهر*، ج ۲، ص ۴۲۶.

۳. اصفهانی، *مقاتل الطالبین*، ص ۶۳ .

۴. ابن‌اعثم کوفی، *الفتوح*، ج ۴، ص ۲۹۶ ـ ۲۹۰.

۵. طبری، *تاریخ الرسل و الملوک*، ج ۵، ص ۱۶۳؛ ابن‌اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۳، ص ۴۰۷.

آنگاه نحوه کشته شدن عثمان را شرح داد و او را ملامت نمود، سپس گفت: ای فرزندان عبدالمطلب! خدا مقام سلطنت را به شما نخواهد داد تا اعمالی را انجام دهید که برای شما حلال نباشد. ای حسن! تو به گمان خود، خویشتن را امیرالمؤمنین می‌دانی، درصورتی‌که این مقام از تو سلب شده است، و علت شکست شما کارهای بدی است، که پدرت انجام داد. تو این قدرت را نداری که بر ما عتاب کنی و ما را درباره این موضوع تکذیب نمائی، اما تو: فعلاً زیردست ما هستی، ما مختاریم هر تصمیمی که بخواهیم درباره تو بگیریم، به خدا قسم! اگر ما تو را به قتل برسانیم نزد خدا گناهکار نیستیم و نزد مردم هم عیبی ندارد.

امام حسن علیه السلام بعد از اتمام سخنان عمرو و دیگران فرمود: سپاس مخصوص آن خدائی است که افراد اول شما را به‌وسیله افراد اول ما، و اشخاص آخر شما را به‌واسطه اشخاص آخر ما هدایت کرد. درود خدا بر سید ما محمّد صلی الله علیه و آله و آل آن حضرت باد.

اما تو ای عمرو بن عاص! که دارای بغض حضرت علی علیه السلام و لعین و بدون نسل هستی: جز این نیست که اولین عیب و ننگ تو این است که مادرت زنی زناکار بود! تو در رختخواب زنا که بین چند نفر مشترک بود متولد شدی، آنگاه گروهی از مردان قریش درباره تو گفتگو نمودند که ازجمله آنان ابوسفیان ابن‌حرب، ولید بن مغیره، عثمان بن حارث، نصر بن حارث بن کلده و عاص بن وائل بودند که هرکدام مدعی بودند: تو پسر آنان هستی! آخرالامر آن کسی که از لحاظ حسب و نسب پست‌تر بود، تو را به پسری تصاحب نمود. با این سوابقی که داری میگوئی: من بغض حضرت محمّد صلی الله علیه و آله را دارم!؟ عاص بن وائل گفت: محمّد مردی است که پسر و نسلی ندارد، هرگاه بمیرد اسم و رسم وی نابود خواهد شد! لذا خدای علیم آیه ذیل را در شأن عاص بن وائل نازل کرد که می‌فرماید: «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ»[1] یعنی یا محمّد! نسل آن کسی که بغض تو را دارد قطع خواهد شد.

تو همان کسی هستی که پیغمبر اعظم اسلام در هرجا مقابل دشمن قرار می‌گرفت از همه بیشتر با آن بزرگوار عداوت و از همه بیشتر آن حضرت را تکذیب می‌کردی.

سپس نزد نجاشی رفتی، و خون جعفر بن ابی‌طالب و آن مردانی را که به‌طرف حبشه هجرت کرده بودند در معرض ریختن قرار دادید، ولی مکر و حیله تو دامن‌گیر خودت شد، و تلاشت بی‌ثمر ماند.

اما سخنی که درباره عثمان گفتی: ای بی‌حیای بی‌دین! تو بودی که آتش جنگ را برعلیه عثمان شعله‌ور کردی و به‌طرف فلسطین فرار نمودی، وقتی خبر قتل وی به تو رسید، به معاویه پناه بردی، ای خبیث! تو دین و ایمان خود را برای دنیای دیگری فروختی!! ما تو را برای اینکه بغض ما را داری ملامت نمی‌کنیم، تو را درباره اینکه محبت ما را نداری عتاب نخواهیم کرد، زیرا در زمان جاهلیت و

---

۱. کوثر (۱۰۸): ۳.

اسلام، دشمن بنی‌هاشم بوده و هستی. تو بودی که پیامبرﷺ را به‌وسیله شعر هجو نمودی.

اما اینکه گمان می‌کنی ما عثمان را کشته‌ایم: به خدا قسم این سخنی که درباره حضرت امیر می‌گوئی طلحه و زبیر و عایشه نتوانستند ثابت نمایند، پس تو چگونه این تهمت را به علی می‌زنی. درصورتی‌که خدای علیم برای تو و پدر و مادرت در دنیا و آخرت این همه عیب و ننگ شماره کرده است!! و حال آنکه خدا درباره بندگان خود ستم نمی‌کند.[۱]

خلافت معاویه

معاویه در سال ۴۱ هجری و بعد از صلح با امام حسنؑ به خلافت رسید[۲] و تحولات اساسی در رفتار و تشکیلات خلافت اسلامی به‌وجود آورد. طبق عهدی که عمروعاص با معاویه داشت، حاکمیت مصر در اختیار وی قرار گرفت و تا زمان مرگش یعنی سال ۴۲ در این سمت قرار داشت.[۳] با این وصف دوستی واقعی میان معاویه و عمرو بن عاص وجود نداشت، و این دو نفر پیوسته در باطن نسبت‌به یکدیگر کینه می‌ورزیدند، و گاه این کینه را به زبان می‌آوردند. گفته شد که در جنگ صفین عمرو با حیله‌گری معاویه را ترغیب کرد تا با امام علیؑ جنگ تن‌به‌تن نماید، به امید اینکه با کشته شدن معاویه، خودش سالار شامیان گردد، اما معاویه گول وی را نخورد و از وی رنجید.[۴] روزی معاویه به اهل مجلس خود گفت: شگفت‌ترین چیزها کدام است؟یزید گفت: شگفت‌ترین چیزها، ابری است که همواره میان زمین و آسمان معلق است، نه از زیر به چیزی تکیه دارد و نه از بالا به چیزی بسته است. دیگری گفت: شگفت‌ترین چیزها بهره‌ای است که نصیب شخص نادان می‌شود، و بی‌بهرگی و حرمانی است که خردمند با آن دست به گریبان است. سومی گفت: شگفت‌ترین چیزها آنست که مانندش دیده نشود. سپس عمرو بن عاص گفت: شگفت‌ترین چیزها این است که مدعی باطل بر صاحب حق چیره شود، و مقصودش معاویه و حضرت علیؑ بود. معاویه گفت: نه، بلکه شگفت‌ترین چیزها آنست که به شخص غیرمستحق، درصورتی‌که از او نترسند چیزی عطا کنند. بدین نحو هریک از آنها آنچه درباره دیگری در دل داشت ابراز می‌نمود.[۵]

ویژگی‌ها و روش‌های سیاسی عمروعاص

در مواجه با حوادث و رویدادها، عمرو فرصت‌طلب بوده و با سنجش زوایا و امور از فرصت‌های به‌دست‌آمده، نهایت استفاده را برده است. عمرو هنگامی که ازطرف پیامبرﷺ به سریه ذات‌السلاسل

---

۱. مجلسی، *بحارالأنوار*، ج ۴۳، ص ۳۲۲.
۲. مسعودی، *مروج‌الذهب و معادن الجوهر*، ج ۳، ص ۳.
۳. عبدالبر، *الاستیعاب فی معرفة الاصحاب*، ج ۳، ص ۱۱۸۸.
۴. منقری، *وقعة الصفین*، ص ۲۷۵ ـ ۲۷۴.
۵. ابن‌طقطقی، *الفخری*، ص ۱۱۲.

فرستاده شد و هنگامی که برای کمک به او نیروهای کمکی به سالاری ابوعبیده جراح آمدند، در مواجهه با ابوعبیده که ازلحاظ سابقه در اسلام قابل مقایسه با او نبود با نیرنگ‌بازی از فرصت پیش‌آمده نهایت استفاده را برد، تا خود فرماندهی نیروها را برعهده گیرد. «وقتی نیروهای کمکی مهاجرین و انصار به عمرو پیوستند، ابوعبیده خواست که با مردم نماز بگزارد و بر عمرو مقدم باشد. عمرو گفت: تو برای کمک به من آمده‌ای و من فرمانده و امیر لشکرم و حق نداری که امام جماعت باشی. مهاجرین نپذیرفتند و گفتند: هرگز چنین نیست، تو امیر یاران خودت هستی و ابوعبیده فرمانده یاران خودش. عمروعاص گفت: همه شما نیروی امدادی هستید. ابوعبیده همین‌که متوجه این اختلاف شد، به عمروعاص گفت: آخرین دستور رسول خداﷺ این بود که اختلاف نکنیم و هماهنگ باشیم و مطمئن باش که به خدا سوگند اگر تو از من اطاعت نکنی، من از تو اطاعت خواهم کرد. بدین‌ترتیب عمرو عهده‌دار امامت نماز گردید و همگی با او هماهنگ شدند.»[۱]

عمروعاص علاوه‌بر اینکه فرصت‌طلب بوده، گاه برای خود فرصت‌سازی هم می‌نموده است. عمرو که در فتح شام شرکت داشت، به‌علت آشنایی به اوضاع مصر، ضعف روم در مصر، نارضایتی مردم مصر از رومیان، از آمدن عُمر به بیت‌المقدس نهایت استفاده را برد و با اصرار و علی‌رغم وحشت و دلسردی اولیه خلیفه، رضایت او را برای حمله به مصر جلب نمود. «عمرو پیوسته ارزش مصر را در نظر عُمر بزرگ می کرد و فتح آن را بر او آسان می‌نمود، تا آنکه او را بر چهار هزار نفر فرماندهی داد و به او گفت: به‌زودی نوشته‌ام به تو می‌رسد، اگر پیش از آنکه به سرزمین مصر قدم نهی، نوشته‌ام به تو رسید و در آن تو را فرمودم که از مصر صرف‌نظر کنی، بازگرد، لیکن اگر به مصر وارد شدی و سپس نوشته‌ام به تو رسید، پس راه خود را در پیش گیر و از خدا یاری بخواه. عمرو با شتاب رهسپار شد و چون به رفح، آخرین آبادی فلسطین رسید، فرستاده عمر با نوشته‌ای رسید، اما عمرو نامه را باز نکرد و پیش رفت تا به قریه‌ای نزدیک عریش رسید و نامه را خواند و سپس پرسید: این قریه از کجا است؟ گفتند: از مصر. عمرو گفت: خلیفه من را فرموده است اگر پای من به زمین مصر رسیده باشد و آنگاه نامه‌اش به من رسد راه خود را در پیش گیرم و از خدای یاری بخواهم.»[۲] و بدین‌ترتیب عمرو با فرصت‌سازی خود، مصر را فتح کرد.

شیوه عمرو در جریان مذاکرات سیاسی، انجام مباحثات چالش‌زا بوده است که می‌توانست طرف مقابل را تسلیم نماید. او برای انجام بحث‌های سیاسی به گفته‌ها و عقاید طرف مقابل استناد می‌کرد و برای همین در حبشه در مباحث خود علیه مهاجران، ضمن بیان اعتقادات مسلمانان و یا مسیحیان

---

۱. واقدی، *المغازی*، ج ۲، ص ۷۷۱.

۲. یعقوبی، *تاریخ الیعقوبی*، ج ۲، ص ۱۴۹ ـ ۱۴۷.

با تحریف واقعیات درصدد بود که بر طرف مقابل غلبه نماید، و گاه برای گرفتن امتیاز، واقعیات را بیان می‌داشت تا طرف مقابل را در تنگنا قرارر داده و تسلیم منافع خود نماید. مباحثه او با معاویه در مورد حضرت علی‌علیه‌السلام به‌هنگامی که با نامه معاویه به شام رفت، گویای این مطلب است. عمروعاص هنگامی به شام رسید که معاویه ازسوی جریر فرستاده امام‌علیه‌السلام تحت فشار بود.[۱] عمروعاص با معاویه ملاقات کرد و با او به گفتگو نشست. درحالی‌که هریک از آنان می‌خواست طرف دیگر را در حیله و تدبیر کوچک جلوه دهد. معاویه به عمرو گفت: ما اکنون سه مشکل داریم: یکی اینکه محمد بن ابی‌حذیفه از زندان مصر فرار کرده و مردم را به شورش می‌خواند؛ دوم اینکه قیصر پادشاه روم قصد حمله به شام را دارد؛ سوم اینکه علی به کوفه آمده و آماده حمله به ماست.

عمروعاص گفت: همه آنچه گفتی مهم نیست، درباره محمد بن ابی‌حذیفه کسانی را بفرست تا او را بکشند یا دستگیر کنند و درباره پادشاه روم هدایای نفیسی به جانب او بفرست و او را به صلح دعوت کن که قبول خواهد کرد؛ و اما درباره علی‌علیه‌السلام هیچ‌کس از عرب او را با تو در هیچ چیز برابر نمی‌دانند و آشنایی او با فنون جنگ به‌گونه‌ای است که هیچ‌یک از قریش هم‌سنگ او نیست، او صاحب حکومت است، مگر اینکه تو به او ستم کنی.[۲]

معاویه از عمروعاص خواست که با او در جنگ با حضرت علی‌علیه‌السلام همکاری کند. عمروعاص گفت: ای معاویه! به خدا سوگند تو و علی‌علیه‌السلام مساوی نیستید، تو نه سابقه او در همراهی با پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و نه فقه و علم او را داری، اگر همراه تو با او بجنگم با کسی می‌جنگم که فضلیت و قرابت او را نسبت به پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دانی ولی ما این دنیا را اراده کرده‌ایم.

معاویه گفت: او خلیفه وقت را کشته است.

عمرو گفت: چنین نگو ای معاویه، علی امروز یگانه عالم است و مردانگی، شجاعت، فرزانگی و بلاغت در او جمع شده است و انواع نعمت‌ها، فنون، مواهب خداوندی، حسن نظر و کمال که او را شامل گشته است و سابقه او را هیچ‌کس از بزرگان و اکابر نداشته و ندارد.

معاویه گفت: آنچه از خصایص او برشمردی از هزار یکی و از بسیار اندکی می‌باشد. امّا، بیا او را به کشتن عثمان متّهم کنیم و با این بهانه با او جنگ نمائیم.

عمرو با شنیدن این سخن خندید و گفت: این عجیب‌تر است که تو گفتی. تو چطور می‌توانی خون عثمان را طلب نمائی؟ در آن وقتی که عثمان محاصره بود، از تو یاری خواست، اما تو به او مدد نرساندی، اکنون چگونه خون او را طلب می‌کنی؟

---

۱. دینوری، *اخبار الطوال*، ص ۱۵۷.

۲. منقری، *وقعة الصفین*، ص ۳۷.

معاویه گفت: ای عمرو از این سخن‌ها درگذر. با من بیعت کن تا علی را کنار زده و بقیه عمر را با فراغت سپری نمائیم.

عمرو گفت: ای معاویه، ترک دنیا آسان است، امّا ترک دین دشوار، تو نیک می‌دانی که یاری تو و مخالفت با علی گناهی بزرگ است، اگر می‌خواهی با تو همراهی کنم، باید رضایت من را جلب نموده و آنچه را که خواهانم به من بدهی.

معاویه گفت: باشد، اکنون با من همراهی کن.

عمرو گفت: با چه دلیل و برهانی خون عثمان را طلب کنیم؟

معاویه گفت: مردمان را می‌توان فریفت و با حیله و مکر، باطل را در لباس حقّ جلوه داد. اگر اراده کنم می‌توانم تو را که به فراست و کیاست در جهان همتا نداری فریب دهم.

عمرو گفت: از این سخنان درگذر.

معاویه گفت: هرچه می‌خواهی بگو.

عمرو گفت: ولایت مصر را می‌خواهم.

معاویه گفت: مصر در مقابل عراق است.

عمرو گفت: چون شام به تو خواهد رسید، مصر برای من باشد. معاویه منشور ولایت مصر را برای او نوشت».[۱]

تمجیدهای عمرو از حضرت علی‌علیه‌السلام و بیان سوابق و ویژگی‌های ایشان در این مباحثه برای این بوده است که بتواند امتیاز بزرگتری از معاویه کسب نماید.

در امور سیاسی، استفاده از وسایل نامشروع، دروغگویی، حیله‌گری، کنار گذاشتن اخلاق و وجدان، گاه سبب پیشبرد اهداف سیاسی می‌شود و در این زمینه عمرو از تمامی این شگردها برای پیش‌برد اهداف خود استفاده کرده است. او در ذات‌السلاسل درحالی‌که جُنب بود و فقط برای اینکه جایگاهش حفظ شود با مردم نماز خواند.[۲] در زمان عثمان وقتی که خلیفه او را برای آرام نمودن شورشیان مصر نزد آنان فرستاد، به‌علت رنجشی که از عثمان داشت در مقام نمایندگی خلیفه، علیه خود خلیفه سخن گفت و اوضاع را متشنج کرد.[۳] عمرو در زندگانی سیاسی و نظامی خود افراد مختلف را گول زده و از این فرصت برای رسیدن به مقاصد خود استفاده کرده است. «معاویه غلامی به‌نام حریث داشت که بسیار شجاع بود. او گاهی لباس معاویه را می‌پوشید و به میدان می‌رفت و افراد ناآگاه گمان می‌کردند که او

---

۱. ابن‌اعثم کوفی، *الفتوح*، ج ۲، ص ۵۱۴ ـ ۵۱۲.

۲. واقدی، *المغازی*، ج ۲، ص ۷۷۳.

۳. یعقوبی، *تاریخ الیعقوبی*، ص ۱۷۵ ـ ۱۷۴.

معاویه است. معاویه به او گفته بود که با هرکس که می‌خواهد روبرو شود، اما با حضرت علی‌علیه‌السلام روبرو نشود. اما عمرو او را تحریک کرد و او امام‌علیه‌السلام را به مبارزه طلبید و امام‌علیه‌السلام در همان آغاز نبرد، ضربتی مهلک بر او زد و او هلاک شد، کشته شدن او معاویه را بسیار متأثر کرد. او عمرو را نکوهش می‌کرد که چرا حریث را فریب داده است.»[۱] در جریان حکمیت علی‌رغم قراری که با ابوموسی اشعری داشت او را گول زد.[۲] او حتی درصدد گول زدن معاویه نیز بوده است و در این بین فقط زیرکی خود معاویه او را نجات داده است. «در هنگامه جنگ، امام علی‌علیه‌السلام معاویه را به جنگ تن‌به‌تن فراخواند. عمرو به معاویه گفت: پیشنهاد امام‌علیه‌السلام را بپذیرد که این گفته او پرخاش معاویه را درپی داشت و گفت: ای عمرو کسی مثل من، خود را فریب نمی‌دهد. به خدا سوگند هرگز مردی به هماوردی پسر ابی‌طالب نرفته، مگر آنکه زمین از خونش سیراب گشته است. سپس درحالی‌که عمرو همراهش بود از میدان بازگشت.»[۳] عمرو در کارنامه خود جنایات غیر انسانی هم انجام داده است که در این زمینه می‌توان به عمل شنیع عمرو درباره جنازه محمد بن ابی‌بکر اشاره کرد. «چون محمد بن ابی‌بکر به شهادت رسید. به دستور عمرو جنازه او را در پوست خری قرار داده و پس از لعنت بر او و دعا بر معاویه به آتش کشیدند.»[۴]

عمرو از دروغ و انعکاس آن برای اهداف خود استفاده کرده است. گذشت که عمرو در جریان گفتگو با معاویه به بیان ویژگی‌های والا و سابقه درخشان امام‌علیه‌السلام پرداخت، ولی در جایی دیگر برای رسیدن به هدف، ضمن کتمان آن حقایق که در خفا با معاویه بیان کرده بود به دروغ‌پراکنی و تخریب شخصیت امام علی‌علیه‌السلام پرداخت. متن سخنان عمرو در این زمینه را مورخین ننوشته‌اند، اما امام علی‌علیه‌السلام در یکی از خطبه‌های خود در کوفه ضمن نکوهش و رسوا نمودن عمرو، به سخنان تخریبی وی اشاره کرده است.

ابواسحاق سقفی در این زمینه نوشته است: به حضرت علی‌علیه‌السلام اطلاع دادند که عمرو بن عاص از او انتقاد می‌کند و او را در نزد مردم شام مورد نکوهش قرار می‌دهد. حضرت علی‌علیه‌السلام بالای منبر رفتند و بعد از حمد خداوند چنین فرمودند: تعجب دارم از فرزند نابغه که در نزد شامیان مرا متهم به شوخی و مزاح می‌کند، او می‌گوید من مردی هستم اهل تفریح و بزم و همواره (وقتم را) به بازی و وقت‌گذرانی و خوشی می‌گذرانم. به خداوند سوگند او خود می‌داند که دروغ می‌گوید، و با گمراه کردن مردم مرتکب گناه می‌شود، آیا عمرو بن عاص فکر مرگ و قیامت نمی‌کند، و از حساب و کتاب واهمه ندارد، و از عذاب خداوند نمی‌ترسد، و بدترین گفتار دروغ می‌باشد. عمرو بن عاص سخن به دروغ می‌گوید: او

---

۱. منقری، *وقعة الصفین*، ص ۲۷۳ ـ ۲۷۲.

۲. دینوری، *اخبار الطوال*، ص ۲۰۱.

۳. منقری، *وقعة الصفین*، ص ۲۷۵.

۴. ابن‌خلدون، *العبر*، ج ۱، ص ۶۴۲ .

وعده می‌دهد، اما خلف‌وعده می‌کند، او سؤال می‌نماید و در سؤال اصرار می‌ورزد و اگر چیزی از او طلب کنید بخل دارد، و چیزی نمی‌دهد، او نقض عهد و پیمان‌شکنی دارد، و اهل وفا نمی‌باشد. او در هنگام جنگ امر می‌کند و فرمان می‌دهد، اما هنگامی که شمشیرها به‌کار افتادند، و ضربات آنها بر پیکرها خورد و سرها را از بدن جدا گردید، او بزرگترین مکرها و حیله‌ها را به‌کار می‌برد، و مقعد خود را آشکار می‌کند، و جانش را حفظ می‌نماید، خداوند چهره او را سیاه کند و هلاکش سازد.[۱]

مرگ عمروعاص

وقتی که مرگ عمرو فرارسید، وی محافظانش را فراخواند و گفت: من برای شما چگونه سالاری بودم؟ گفتند: سالاری راستگو و پسندیده‌سیرت بودی و چنین‌وچنان انجام می‌دادی. عمرو گفت: من این کارها را انجام می‌دادم که من را از مرگ نجات دهید، اینک این مرگ است که به سراغ من آمده است، آن را از من دور سازید. آنان به یکدیگر نگریستند و گفتند: به خدا سوگند تصور نمی کردیم که سخن یاوه بگویی، می‌دانی که ما نمی‌توانیم از مرگ تو جلوگیری کنیم. عمروگفت: به خدا سوگند این را گفتم و می‌دانستم که شما نمی‌توانید از مرگ من جلوگیری کنید. پسر ابوطالب چه نیکو می‌گفت که پاسدار آدمی اجل اوست (یعنی تا اجل فرا نرسد او را کاری نیست و چون اجل فرا رسد از او کاری ساخته نیست).[۲] عمرو در سال ۴۲ هجری مرد.[۳]

نتیجه

عمروعاص از نیرنگ‌بازان و داهیان عرب و قریش بوده است که از زمان جوانی تا زمان مرگ خود در سال ۴۲ هجری، شخصیت مرموز و زیرک داشت و با استفاده از فرصت‌ها و همچنین فرصت‌سازی و با آگاهی از امور سیاسی، نظامی و اجتماعی در صحنه حوادث گوناگون ایفاگر نقش‌های متفاوت بوده است.

عمروعاص فقط براساس منافع شخصی گرایش‌های سیاسی خود را انتخاب کرده و بدون توجه به معیارهای اخلاقی، دینی و انسانی، از حیله، نیرنگ، دروغ، بیان حقیقت، تهمت و خونریزی برای رسیدن به مقصود استفاده کرده است. به همین جهت در شکل‌گیری بخش اعظمی از حوادث تاریخ صدر اسلام نقش وی نمایان است.

عمروعاص به همراه پدرش، از بزرگان و سران قریش و از دشمنان سرسخت و مشهور پیامبرﷺ و مسلمانان بوده‌اند. بارزترین نقش عمرو در هنگام نمایندگی قریش برای بازگرداندن

---

۱. ثقفی، *الغارات*، ج ۲، ص ۵۱۵ ـ ۵۱۲.

۲. ابن‌سعد، *الطبقات الکبری*، ج ۴، ص ۱۹۶ ـ ۱۹۵.

۳. عبدالبر، *الاستیعاب فی معرفة الاصحاب*، ج ۳، ص ۱۱۸۸.

مسلمانان مهاجر از حبشه بوده است که به‌علت آشنایی عمرو با اوضاع کشور حبشه و شخص نجاشی، سخنوری و زیرکی، دشمنی عمرو و پدرش با مسلمانان، آشنایی عمرو با دین اسلام و مسیحیت و اعتماد خاص قریش به او برای این مأموریت انتخاب شد و علی‌رغم انجام مذاکرات و حیله‌گری‌های مختلف در مناظره با جعفر بن ابی‌طالب شکست خورد و ناکام به مکه بازگشت.

عمرو بن عاص در ماه صفر سال هشتم هجرت به‌علت شکست و زبونی مشرکان و قریش در شبه جزیره عربستان، بعد از جنگ احزاب و صلح حدیبیه، گسترش سریع اسلام در بین قبایل و طوایف شبه جزیره، گسترش جغرافیایی اسلام در خارج شبه جزیره و اطلاع عمرو بر کناره‌گیری دیگر بزرگان و سرداران قریش مسلمان شد.

وقتی ابوبکر به زمامداری رسید، عمرو به وی پیوست و ضمن مشورت دادن به خلیفه در امور مختلف، در سال سیزدهم هجرت به شام رفت.

عمروعاص از فرماندهان خلیفه دوم بوده است که در فتح اردن، فلسطین، حلب، قنسرین و منج شرکت داشته است.

زمانی که عمر برای انجام صلح با مردم بیت‌المقدس به آنجا رفت، عمرو موافقت خلیفه را برای فتح مصر کسب نمود و با چهار هزار نفر عازم مصر گردید. مسلمانان طی دو سال به فرماندهی عمرو بیشتر نقاط مصر را فتح کردند، که عمرو تا پایان خلافت عمر، والی مصر بود.

عثمان بن عفان وقتی به خلافت رسید، عمروعاص را از مصر عزل و عبدالله بن ابی‌سرح را به‌جای او منصوب نمود. عزل عمرو سبب دشمنی او نسبت‌به عثمان گردید و برای همین عمرو در مباحثات خود با خلیفه، با جسارت و بیان سخنان تند از کسانی بوده است که هیبت خلیفه را شکستند و هنگامی که ازطرف خلیفه برای گفتگو با معترضان مصری اعزام شد، تا آنان را به آرامش دعوت کند، وی با حیله‌گری و با ارائه سخنان دو پهلو، جَو را متشنج نمود و آنها را علیه خلیفه برآشفت.

در دوران خلافت امام علی‌علیه‌السلام معاویه که عمروعاص را به‌خوبی می‌شناخت و از سیاست‌بازی‌ها و حلیه‌گری‌ها او آگاه بود و نیز می‌دانست که او مردی دنیاپرست است و به‌آسانی می‌توان او را خرید، از فکر و تدبیر او استفاده کرد و با ارسال نامه، وی را به شام دعوت کرد.

عمروعاص پس از مذاکرات و بحث‌های طولانی درعوض قول حاکمیت مصر به معاویه پیوست، و با معاویه بیعت کرد که از قاتلان عثمان خون‌خواهی کنند. عمروعاص در صفین سرداری سپاه شام را برعهده گرفت.

در جریان جنگ و هنگامی که سپاه شام در حال شکست کامل بود، عمروعاص پیشنهاد کرد که برای ایجاد تفرقه در سپاهیان عراق، آنها قرآن‌ها را بر نیزه کنند و مردم را به داوری آن فرا

بخوانند. میان عراقیان اختلاف نظر افتاد و عاقبت پیمان‌نامه حکمیت منعقد گردید و با حیله عمرو، سپاه شام از شکست فرار کرد.

وی به نمایندگی مردم شام برای حکمیت انتخاب گردید که در جریان مباحثان حکمین با زیرکی و با گول‌زدن ابوموسی اشعری، نماینده تحمیلی امام علی‌علیه‌السلام جریان حکمیت را به نفع معاویه و شامیان پایان داد، به‌گونه‌ای که پس از اعلان رأی، عمرو عاص و مردم شام که همراهش بودند پیش معاویه برگشتند و بر او سلام خلافت گفتند.

طبق عهدی که عمروعاص با معاویه داشت حاکمیت مصر در اختیار وی قرار گرفت و وی تا پایان عمرش یعنی سال ۴۲ در این سمت قرار داشت. با این وصف دوستی واقعی میان معاویه و عمرو بن عاص وجود نداشت، و این دو نفر پیوسته در باطن نسبت‌به یکدیگر کینه می‌ورزیدند، و گاه این کینه را بر زبان می‌آوردند.

منابع و مآخذ

۱. *قرآن کریم*.

۲. *نهج‌البلاغه*.

۳. ابن ابی‌الحدید، *شرح نهج‌البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، مکتبة آیت‌الله المرعشی‌النجفی، ١٤٠٤ ق.

٤. ابن‌اثیر، عزالدین، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر ـ دار بیروت، ۱۳۸۵ ق / ١٩٦٥ م.

٥. ابن‌اعثم کوفی، أبومحمد أحمد، *الفتوح*، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الأضواء، چ ۱، ١٤١١ ق / ۱۹۹۱ م.

٦. ابن‌خلدون، عبدالرحمن بن محمد، *دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الأکبر (العبر)*، تحقیق خلیل شحادة، بیروت، دار الفکر، چ ۲، ١٤٠٨ ق / ۱۹۸۸ م.

۷. ابن‌سعد، محمد بن سعد، *الطبقات الکبری*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة، چ ۱، ١٤١٠ ق / ۱۹۹۰ م.

۸. ابن‌طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، *الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیة*، تحقیق عبدالقادر محمد مایو، بیروت، دار القلم العربی، چ ۱، ١٤١٨ ق / ۱۹۹۷ م.

۹. ابن‌کثیر، أبوالفداءاسماعیل بن عمر (م ٧٧٤)، *البدایة و النهایة*، بیروت، دار الفکر، ١٤٠٧ ق / ١٩٨٦ م.

۱۰. ابن‌هشام، محمدبن عبدالملک، *السیرة النبویة*، تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری و عبدالحفیظ شلبی، بیروت، دار المعرفة، بی‌تا.

۱۱. اصفهانی، ابوالفرج، ***اغانی***، تهران، اسلامیه، ۱۳۱۹ ق.

۱۲. ـــــــــــ، ***مقاتل الطالبین***، تحقیق سید احمد صقر، بیروت، دار المعرفة، بی‌تا.

۱۳. بغدادی، محمد بن حبیب (م ۲٤٥)، ***المنمق فی اخبار قریش***، تحقیق خورشید احمد فاروق، بیروت، عالم الکتب، چ ۱، ۱٤۰٥ ق.

۱٤. بلاذری، احمد بن یحیی، ***فتوح البلدان***، بیروت، دار و مکتبة الهلال، ۱۹۸۸ م.

۱٥. ثقفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد، ***الغارات***، تحقیق جلال‌الدین حسینی ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳٥۳.

۱٦. دینوری، ابوحنیفه، ***اخبارالطوال***، تحقیق عبدالمنعم عامر مراجعه جمال‌الدین شیال، قم، منشورات الرضی، ۱۳٦۸.

۱۷. طبری، محمد بن جریر، ***تاریخ الرسل و الملوک***، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث، چ ۲، ۱۳۸۷ ق / ۱۹٦۷ م.

۱۸. عبدالبر، أبوعمر یوسف بن عبدالله، ***الاستیعاب فی معرفة الأصحاب***، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل، چ ۱، ۱٤۱۲ ق / ۱۹۹۲ م.

۱۹. عبدالحکم، ابوالقاسم عبدالرحمن بن عبدالله، ***فتوح مصر و اخبارها***، بغداد، مطبعة المثنی، ۱۹۱۲ م.

۲۰. کحالة، عمررضا، ***معجم قبائل العرب القدیمة و الحدیثة***، بیروت، مؤسسة الرسالة، چ ۷، ۱٤۱٤ ق/ ۱۹۹٤ م.

۲۱. مادلونگ، ویلفرد، ***جانشینی محمد***، ترجمه نمائی و همکاران، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.

۲۲. مجلسی، ***بحارالأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار***، تهران، اسلامیه، ۱۳٦۳.

۲۳. مسعودی، أبوالحسن علی بن الحسین، ***مروج‌الذهب و معادن الجوهر***، تحقیق اسعد داغر، قم، دار الهجرة، ط ۲، ۱٤۰۹ ق.

۲٤. مقدسی، محمد بن طاهر، ***البدء و التاریخ***، بور سعید، مکتبة الثقافة الدینیة، بی‌تا.

۲٥. منقری، نصر بن مزاحم، ***وقعة الصفین***، تحقیق عبدالسلام محمدهارون، القاهرة، المؤسسة العربیة الحدیثة، الطبعة الثانیة، ۱۳۸۲ ق، افست قم، منشورات مکتبة المرعشی النجفی، ۱٤۰٤ ق.

۲٦. نوری، یحیی، ***اسلام و آراء بشری یا جاهلیت و اسلام***، تهران، مدرسه شهداء، ۱۳٦۰.

۲۷. واقدی، محمد بن عمر، ***المغازی***، تحقیق مارسدن جونس، بیروت، مؤسسة الأعلمی، چ ۳، ۱٤۰۹ ق / ۱۹۸۹ م.

۲۸. یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب بن جعفر بن وهب واضح الکاتب العباسی، ***تاریخ الیعقوبی***، بیروت، دار صادر، بی‌تا.